

شهيد حسين طاهري



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

محمد صالح	نام پدر
۱۳۴۵/۰۶/۲۴	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۳/۰۲/۲۸	تاریخ شهادت
مهاباد	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
دانش آموز	شغل
دوره دبیرستان	تحصیلات
بrazجان	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

پدرش محمد صالح بود. در ۲۶ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ متولد شد. مادر بزرگش او را حسین نام نهاد. مادرش مؤمن و پدرش دلسوز بود و او از دامان پر مهرشان درس عشق و ایثار را آموخت. همین پرورش بود که از ایشان در عین سن کمش مردی بزرگ ساخت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در عرصه فعالیتهای بسیج فعالیت خویش را آغاز نمود. شب‌ها به گشت زنی در شهر و مبارزه با منافقین و ضد انقلابیون می پرداخت و روزها را در مدرسه به تحصیل علم می پرداخت. به نماز اول وقت و جماعت و جمعۀ علاقه فراوان داشت و دیگران را نیز به این امر سفارش می نمود. خواهران خویش را به حفظ حجاب سفارش می نمود و از آنها نیز می خواست تا دیگران را به این امر تشویق نمایند. او فردی معتقد به ولایت فقیه و عاشقی واقعی برای امامش خمینی کبیر بود. با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران او نیز چون دیگر بسیجیان و مردم عاشق اسلام و میهن اسلامی وظیفه خویش دانست تا در میدان جهاد حضور یابد. پس در عین حالی که دانش آموز بود و در مقطع دبیرستان مشغول به تحصیل بود درس را رها کرده و به میدان جنگ شتافت. او بارها به جبهه اعزام شد و از خود رشادتهایی نشان داد برای آخرین بار در تاریخ ۳۰/۱/۱۳۶۳ برای انجام وظیفه به مهاباد اعزام گردید که در همین مأموریت در تاریخ ۳۰/۲/۱۳۶۳ بر اثر اصابت گلوله به فیض عظیم شهادت نائل گردید.

وصیت نامه

وصیت نامه شهید: بسم رب شهدا □ والصدقین

من حسین طاهری به دستور امام امت برای نگهبانی از میهن اسلامی خود به جبهه می روم . این وظیفه شرعی من و دیگران است که به جبهه برویم و علیه کفر و ظلم ایستادگی کنیم. من کوچک تر از آنم که بخواهم به کسی نصیحت کنم . من راهم را مشخص کردم و به تمام کسانی که می شناختم گفتم که برای چه به جبهه می روم و گفتم که به دلخواه خود می روم و شما به تمام کسانی که دارید و می شناسید بگویید که آگاهانه رفتیم . امیدوارم که این پیام مرا فراموش نکنید و تنها وصیتی که به پدر و مادرم دارم این است

که اگر من شهید شدم کاری نکنند که دشمنان دلخوش شوند زیرا در قرآن چنین آمده است.
انا لله وانا الیه راجعون
بازگشت همه ما بسوی خداست
والسلام حسین طاهری

خاطرات

«نقابت دلم را ربود»

پیش از تولد شهید از آرامش خاصی برخوردار بودم زمانی که متولد شد یک نقاب روی صورتش بود که آن نقاب را در مسجد خاک کردند. پدر بزرگش می گفت او در آینده از مردان با ایمان خواهد شد. دوران کودکی اش پر از خاطرات گذشته ای بود که پدر بزرگش برای او تعریف می کرد. همچنین پدر بزرگش قرآن خواندن را نیز به او آموزش داد. از همان کودکی همراه پدرش نماز می خواند و در مراسم عزاداری شرکت می نمود. به مادر و تمامی اهل خانواده علاقه خاصی داشت. و اوقات فراغتش را به بازی و تفریح می پرداخت و فعالیت زیادی داشت. در دوره خردسالی علاقه زیادی به مدرسه داشت و در روز اول مدرسه با علاقه فراوان لباس پوشید و همراه پدرش به مدرسه رفت. به خاطر علاقه فراوانش به مدرسه تکالیف خود را به خوبی انجام می داد. نسبت به فرزندان دیگر خیلی آرام تر و متین تر بود دوستان زیادی داشت و به آنها کمک می کرد. به مسائل دینی خیلی اهمیت می داد. و حتی بزرگترها را نیز در انجام اعمال دینی راهنمایی می کرد. به خاطر علاقه ای که به علم داشت تحصیل را ادامه داد. من بعضی از معلم های ایشان را می شناسم که در برازجان هستند. از دوستان ایشان علی میرشکاری آقای کوهکن و ... می باشند. حسین اخلاق خیلی خوبی داشت و در مغازه به پدرش کمک می کرد و در بسیج شرکت می نمود. فعالیت هایی از قبیل ورزش کردن شرکت در مجالس مذهبی شرکت در بسیج و فعالیتهای انقلابی را انجام می داد با همه اهل خانواده خوب بود. با خواهرهای خود رفتار خیلی خوبی داشت و روی حجاب و نماز و روزه خیلی حساس بود. به انسانهای محروم علاقه داشت. و مادرش می گوید حتی لباس هم برای خود نمی گرفت و می گفت شاید دیگری نداشته باشد و حتی پول تو جیبی اش را برای آنها خرج می کرد. از طریق خواندن کتابها و رفت و آمد در بسیج با افکار امام آشنا شد و ارادت خاصی به ایشان پیدا کرد. سر انجام نیز در راه انقلاب جان خود را فدا کرد تا او نیز همچون یاران حسین (ع) درخت تنومند اسلام را با خون خود آبیاری نماید.

«انقلاب را دوست دارم»

او عقیده داشت که انقلاب را باید حفظ کنیم زیرا انقلاب فساد و بی حجابی را از بین برده است. اگر کسی از انقلاب بد می گفت ایشان بسیار دگرگون می شد به روحانیت علاقه خاصی داشت و با گروه های مخالف اسلام به مبارزه می پرداخت و با وجود سن کم در راهپیمایی ها شرکت فعال داشت و می گفت در مقابل دشمن باید ایستاد و مبارزه کرد.

در نماز جمعه شرکت می کرد. به قرآن علاقه داشت و همیشه قرآن می خواند سعی می کرد حق دیگران را ضایع نکند و به حق دیگران احترام می گذاشت حتی در بعضی موارد نیز از حق خود می گذشت همسایه ها و مردم به او علاقه خاصی داشتند. همیشه دوست داشت در ردیف شهیدان قرار گیرد و حتی در بین نماز برای شهادت خود دعا می کرد. به خانواده شهدا سر می زد. از نظر روحی و معنوی روحیه ای بسیار قوی داشت. از دواج فرزند آرزوی هر مادری است و من هم دوست داشتم هر وقت فرزندم به سن قانونی رسید برای او زنی اختیار کنم.

البته او قبل از رفتن به جبهه نسبت به دختر عمویش ابراز علاقه نمود و گفت: «وقتی از کردستان برگشتم با او نامزد می کنم ولی بعد از این که از کردستان برگشت نظرش تغییر کرده بود و می گفت زمانی که جنگ تمام شد با دختر عمویم عقد می کنم فعلاً سرم شلوغ است. هر فردی وظیفه دارد و افراد باید از انقلاب خود دفاع کنند» اولین نظر شهید در مورد جبهه و جنگ این بود که دفاع وظیفه هر فردی است و افراد باید از انقلاب خود دفاع کنند. اولین بار از طریق بسیج و در سن ۱۸ سالگی به جبهه اعزام شد. مهم ترین عامل حرکت وی به سوی جبهه دفاع از اسلام و انقلاب بود.

زمان رفتنش فرا رسیده است. مادر خود را به سپاه می‌رساند تا با شیرینی و کلاب و قرآن فرزندش را بدرقه نماید. رو به مادر کرد و گفت: مگر من بچه‌ام که با من آمده ای. ولی مهر مادری مانع از آن می‌شود که از فرزند دل بکند. سوار ماشین شده است. سرش را از ماشین بیرون آورده و با مادرش وداع می‌کند. صورتش غرق غرق است. مادر با دست هایش صورت نورانی و خیسش را به خود نزدیک می‌کند و او را بوسه باران می‌نماید. شاید می‌داند که دیگر او را نخواهد دید.

همیشه برای ما نامه می‌نوشت و در نامه هایش ما را به دینداری و خدا پرستی سفارش می‌کرد می‌گفت امام را تنها نگذارید خبر شهادتش توسط سپاه به ما داده شد. هر مادری دوری از عزیزش برایش سخت است اما چون فرزندم در راه خدا شهید شد این سختی برای ما قابل تحمل است. و از این که فرزندم شهید شده افتخار می‌کنم چرا که موجب سربلندی من می‌باشد. ما پیکر پاک شهید را با بهترین وجه تشییع کردیم. به عنوان یک فرد کوچک جامعه از مسئولین مملکتی و مردم می‌خواهم که نگذارند فرهنگ غرب در کشور ما رایج شود.

«از تو زندگی را آموختم»

تا آنجا که به یاد دارم از موقعی که خودم را شناختم با لحظه لحظه حسین خو گرفته بودم. او روحیه ای بسیار عالی داشت همیشه خوش و خندان بود و در میان تمام اعضای خانواده خیلی عزیز بود. از زمانی که به سن جوانی رسید تغییر کرد و خلق و خوی دیگری گرفت و مانند آدمهایی که سنی از آنها گذشته و با تجربه هستند رفتار می‌کرد. در کل اخلاق بزرگترها را داشت. با مادرم ارتباط بیشتری داشت برای این که مادرم نیز به او نزدیک تر بود. البته من در آن موقع سن کمی داشتم ولی می‌دانم که روی مسئله حجاب تأکید داشت. با گذشت و خاکی بود و اسرار کسی را هیچ وقت فاش نمی‌کرد. راست گو بود حتی اگر به ضررش تمام می‌شد. صمیمیت او باعث شده بود که دوستان زیادی را به خود جلب کند. به عهدش وفادار بود و هیچ وقت عهد شکنی نمی‌کرد. در میان مردم از محبوبیت خاصی برخوردار بود و اخلاق او به گونه ای بود که همه را به خود جذب می‌کرد. با دوستان صمیمیت خاصی داشت. به حقوق دیگران احترام می‌گذاشت و حق دیگران را ضایع نمی‌کرد که سنگر مسجد را خالی نگذارند. همیشه به نماز جماعت می‌رفت و به دوستان هم سفارش می‌کرد. در میان مردم و اجتماع بود و از نظر سیاسی خیلی حساس بود. تابع فرمان امام خمینی (ره) بود و از ایشان پشتیبانی می‌کرد به فرامین اسلام پایبند بود و اگر کسی می‌خواست به امام و اسلام توهین کند خیلی ناراحت می‌شد و سعی می‌کرد او را راهنمایی کند. آرزوی این بود که در راه اسلام و امام شهید شود. بیشتر اوقات نصف شب از گشت و نگهبانی بر می‌گشت. بیشتر وقت خود را صرف فعالیت در بسیج می‌نمود و روز به روز به جبهه و جنگ و دفاع از اسلام علاقه بیشتری پیدا می‌کرد. تا اینکه آخر سر مدرسه را ترک کرد و به جبهه رفت. به کتاب های مذهبی علاقه داشت چند نفر از دوستانش را می‌شناسم که در برازجان هستند چند تایی هم به شهادت رسیده اند. دیگران را نیز در رفتن به جبهه توصیه می‌نمود که بروند و از حیثیت خود دفاع کنند. در سن ۱۸ سالگی به جبهه رفت. عامل حرکت وی به سوی جبهه فعالیت در بسیج بود. در هنگام رفتن به جبهه بسیار خوشحال بود. روحیه ای بسیار عالی داشت. پشت جبهه در بسیج فعالیت می‌کرد و یکی از اعضا تبلیغ کننده بود. برای ازدواج خود هیچ اقدامی نکرده بود برای ما زیاد نامه می‌نوشت از برگشتن از جبهه ناراحت بود و دلش می‌خواست هر چه زودتر دوباره به جبهه برگردد. آخرین بار با شور و شوق خانه را ترک کرد و با همه خدا حافظی کرد تا به روی شهادت لبخند بزند. در سال ۱۳۶۳ به شهادت رسید و توسط بنیاد شهید خبر شهادتش را به ما دادند. با وجود این که سن کمی داشتم خیلی گریه می‌کردم به خصوص وقتی مادرم را با آن وضع می‌دیدم. ایشان دو یا سه روز بعد از شهادتشان تشییع شدند از این که جز خانواده شهدا هستیم احساس خوشحالی و سربلندی می‌کنیم.

«اينثار»

چند نفرى هستند. منافقين به آنها حمله كرده اند. يكي از همرزمانش زخمى شده او در طبقه بالا است. براى كمك به او به طبقه بالا مى رود به جاى او مى جنگد و خود زخمى مى شود و اين بهانه اى است براى رسيدن به حق و پرواز به سوى معشوق.



سامانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئسهر